

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث امروز درباره فرض سوم از فروض شیوه تعیین و تشخیص ولی فقیه و ولی امر در دوران غیبت کبری است. بیان شد که سه فرض وجود دارد: فرض اول، فرض لزوم وحدت رهبری در دوران غیبت است. فرض دوم، تعدد بود؛ منتها تعدد علی‌نحو الاستقلال و در عرض یکدیگر که مراد ما از تعدد علی‌نحو الاستقلال این بود که فقهای متعدد واجد شرایط داشته و قائل به این باشیم که همه این فقها در عرض یکدیگر اختیارات حکومتی دارند و همگی حاکم هستند و همگی به طور مستقل ولایت امر دارند؛ پس نتیجه این می‌شود که اگر یکی از این فقها اعمال ولایت کرد، دیگری هم می‌تواند اعمال ولایت کند؛ چون در عرض یکدیگر علی‌نحو الاستقلال از حق ولایت برخوردار هستند. این فرض دوم را بحث کردیم و گفتیم اولاً ادله دال بر لزوم وحدت ولی امر این فرض را منتفی می‌کند، دوماً مقتضی در این فرض وجود ندارد و سوماً هم بر فرض وجود مقتضی، مانع از این فرض، تعدد علی‌نحو الاستقلال است.

فرض سوم این است که تعدد، تعدد مشروط و مقید باشد؛ یعنی همگی و یا اینکه تعدادی از فقها بیش از بقیه واجد اختیارات ولایتی باشند، منتها اعمال اختیارات ولایتی هر یک مشروط به موافقت دیگری باشد. همین فرض سوم چند صورت دارد و باید این صورت‌ها را از هم تفکیک کنیم تا ببینیم کدامیک از این صور امکان عقلی داشته و کدامیک از این صور امکان عقلی ندارد و دلیل با آن مساعد نیست.

اما صور فرض سوم را بیان می‌کنیم:

صورت اول؛ اینکه گفته شود همه فقهای واجد شرایط، می‌توانند در عرض یکدیگر متولّی امر ولایت شوند و همه علی‌نحو الاستقلال چنین باشند اما همگی مشروط به موافقت یکدیگر هستند. نتیجه این می‌شود که همه آن‌ها باید یکجا جمع شوند و با هم ارتباط برقرار کنند که تصمیمات را با یکدیگر بگیرند. از این فرض سوم بعضی از فروض منتج می‌شود و آن چیزی است که از آن به شورای رهبری تعبیر می‌شود. اما در آینده خواهیم گفت که در حقیقت معنی کلمه شورا چیست و آیا اطلاق کلمه شورا بر این گونه اجتماع درست است یا خیر؟ اینکه می‌بینید ما گاهی تعبیر به شورای رهبری می‌کنیم به دلیل این است که در اصل این واژه اشکال داریم و بعداً خواهیم گفت که اشکالی وارد است. به هر حال در صورت اول فرض سوم این است که قائل به این باشیم که همه فقهای جامع شرایط به طور مشروط دارای اختیارات ولایتی هستند و هر یک از این‌ها می‌توانند اعمال

ولایت کنند؛ بلکه باید اعمال ولایت کنند، ولی مشروط به اینکه دیگران موافقت کنند و همه باهم باید تصمیم بگیرند. به این شکل که همه با هم تصمیم بگیرند به این شکل که همه یکجا جمع شوند و یک مجلسی تشکیل دهند و در آن مجلس در همه تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند، یا اینکه اگر تشکیل چنین مجلسی ممکن نیست، از راه دور با هم ارتباط داشته باشند، بالأخص با توجه به اینکه امروزه وسایل ارتباط فراهم است و از راه دور هم می‌توانند کنفرانس داده و با هم مذاکره کنند.

فرض دوم اینکه گفته شود اجتماع همه فقهای واجدالشرايط به هر دلیلی یا ممکن نیست یا از اینکه همه فقها بخواهند تصمیم بگیرند و بخواهند در تصمیم‌گیری دخالت کنند محذور وجود دارد و این کار را مشکل می‌کند و مملکت را نمی‌توان با این‌گونه روش اداره کرد. فرض کنید سی، چهل یا پنجاه نفر فقیه واجدالشرايط با هم یکجا جمع شدند، اگر برای هر کاری که بخواهند تصمیم بگیرند لازم باشد همگی با هم تصمیم بگیرند، با توجه به اینکه همگی هم صاحب‌نظر هستند و نظرات مختلف دارند و بحث می‌کنند [مشکلات زیادی به وجود می‌آید و عملاً قابل تحقق نیست]. همه تجربه دارید و می‌دانید اگر یک جمعی بخواهند جمع شوند و یک تصمیم را تصویب کنند چقدر طول می‌کشد؛ درحالی‌که شرایط مدیریتی کشور اقتضا نمی‌کند که چنین تأخیرهایی در تصمیم‌گیری به وجود بیاید. بنابراین باید گفت که تعداد ممکن از فقها باشند و مقصود از تعداد ممکن، یعنی آن تعدادی که محذور و مانعی از اجتماع آن‌ها در یکجا وجود ندارد؛ مثلاً اگر بگوییم پنجاه نفر مشکل است که با هم تصمیم بگیرند پس ده نفر باشند.

در آینده خواهیم گفت که شورای صحیح همان شورای پیشنهادی است؛ معنای شورا این نیست که یک جمع همگی با هم اختیار تصمیم‌گیری داشته باشند بلکه معنی آن این است که یک نفر اختیار تصمیم‌گیری دارد و بقیه نظر و مشورت می‌دهند و این شورایی است که در اسلام آمده و در قرآن کریم به آن اشاره شده است: «وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۱. تصمیم، تصمیم توست. همین چیزی که ما می‌گفتیم؛ تعبیر به شورا مشکل است، یعنی اگر ما بخواهیم آن شورای که مدنظر اسلام است را بگوییم به آن معناست.

صورت سوم از فرض سوم این است که گفته شود تعداد لازم و نه تعداد ممکن باشد؛ یعنی با توجه به اینکه تعداد ممکن هم ضرورتی ندارد و با توجه به اینکه احتمال تعدد محذور بر آن بار می‌شود، ولی تعداد لازم از فقها باشند که البته تشخیص این هم با کارشناسان است و اینکه بگویند مراد از تعداد لازم آن تعدادی است که از

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

اجتماع آن‌ها محذوری پیش نیامده و ضرری مترتب بر اجتماع آن‌ها نمی‌شود و اجتماع آن‌ها هم فایده دارد و لو مصلحة‌اللزوم بر آن بار می‌شود.

صورت چهارم این است که یکی انتخاب شود اما آن یک نظر مشروط با موافقت دیگران باشد. اینجا دیگر فرق می‌کند با اینکه دورهم جمع شوند و همگی با هم بخواهند تصمیم بگیرند؛ اما یک نفر که می‌خواهد تصمیم بگیرد باید نظر دیگران را جلب کند؛ با آن‌ها تماس بگیرد و بگوید این تصمیمی است که من می‌خواهم بگیرم، شما رأی بدهید و نفوذ رأی آن یک نفر مشروط به موافقت دیگران می‌شود. این با آن شورای که گفتیم فرق می‌کند؛ در شورا نظر دادن شروط نیست، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن فرمایش خود به طلحه و زبیر فرمود: «عَلَيْكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ فَإِذَا خَالَفْتُكَ فَأُطِيعَنِي»^۱ مشورت خود را بگو و نظر خود را بده ولی اگر من تصمیم گرفتم تو باید اطاعت کنی و نباید بگویی چون تصمیم تو با نظر من موافقت ندارد، نمی‌خواهم اطاعت کنم.

صورت چهارم به این گونه است که نفوذ تصمیم یک نفر مقید به موافقت دیگران باشد که اگر دیگران موافقت نکردند، این نظر نافذ نباشد که خود این نظر هم باز به شکل دارد: یا این فقیهی که اختیار ولایت دارد، نفوذ ولایت او مشروط به موافقت همه فقهای واجد شرایط دیگر است، یا اینکه تصمیم‌گیری این فقیه واحد، مشروط به موافقت تعداد ممکن از فقهای واجد شرایط باشد و یا نفوذ تصمیم این ولی امر واحد مشروط به موافقت تعداد لازم از فقهای واجد شرایط باشد. اینجا دیگر باید گروه کارشناسی تشخیص بدهد که چه تعداد تعداد لازم و چه تعداد تعداد ممکن است. این خلاصه احتمالاتی است که می‌شود در فرض سوم بیان کرد.

اکثریت هم یا داخل در ممکن است یا داخل در حد لازم و اکثریت از نظر شرعی مبنایی ندارد. چون وقتی می‌خواهیم شرطی را بیاوریم و تقدیر را بیان کنیم، باید مبنای شرعی داشته باشد و اکثریت «بما هو اکثر» نمی‌تواند هیچ خللی در نفوذ ولایت داشته باشد و دلیلی برای اینکه اکثریت می‌تواند اعتبار داشته باشد، وجود ندارد. اینکه گفتیم ممکن یا لازم؛ ممکن است، چون بیشتر از این ممکن نیست و چه ممکن را آورده‌ایم. لازم که می‌گوییم چون مصلحت لازمه متوقف بر این است و لذا می‌گوییم تعداد لازم.

۲. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۵۳۱، ۱ ص و قَالَ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَسَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَنْ تَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأُطِيعَنِي.

این نکته را هم ما بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد که هر کجا جنبه اکثریت را تقویت کنیم، ضعف در رأی شدت می‌گیرد. البته باید در این نکته خوب دقت شود، مسئله رأی با مسئله قوّت فرق می‌کند؛ یک وقت قوّت یعنی قوت بدنی که هر چه بیشتر شود بهتر است؛ چون می‌خواهند بزنند، بکوبند و بردارند پس هر چه قوّت بیشتر باشد بهتر است. اما در مسئله رأی اگر بخواهیم تصمیم‌گیری بر مبنای نظر اکثریت باشد، غالباً نتیجه تابع اخص مقدمات می‌شود؛ یعنی وقتی اکثریت نظر بدهند. اما غالباً زبندگان و نخبه‌ها و افکار پخته در اقلیت بوده و جزء اکثریت نیستند. این یک نکته‌ای است که وقتی اکثریت گفته می‌شود، ملاک عقلانی ندارد.

درجایی که احتمال وجود مرجح نمی‌دهیم و تعدادی از افراد هستند که از لحاظ قدرت فکری و عقلی یکسان هستند یا حداقل احراز امتیازی در بین آن‌ها نشده است و حالا ما بخواهیم تصمیم بگیریم، اینجا امر دایر است بین اینکه به رأی اقل عمل کنیم یا به امر اکثر. کدامیک ارجحیت دارد؟ امر اکثر یعنی آنجایی که ما احتمال وجود یک مرجح اساسی از لحاظ صحت و بطلان نمی‌دهیم، اگر همه از لحاظ علمی یکسان باشند یا حداقل از لحاظ علمی احراز اقوی نشود. اما اگر جمعی داریم که یکی اعلم بوده و دیگری اعلم نیست، اینجا اکثریت دیگر معنایی ندارد و جایی که احتمال می‌دهیم یک اقلیت اعلم در بینشان وجود داشته باشد، اینجا دیگر جایی برای تبعیت از اکثریت نیست. البته بنده اصراری برای ردّ این فرضیه ندارم و می‌توانیم صورت پنجمی را فرض کنیم که همان یک نفر باشد و نفوذ رأی او مشروط به موافقت اکثر فقها باشد؛ این هم یک بحث است.

حال درباره این بحث می‌کنیم که دلیل با کدامیک از این فروض سازگار است؟ یعنی همان چیزی که از آن به وجود مقتضی بحث می‌کنیم که آیا این فرض سوم به همه فروض و یا به بعضی از فروض می‌تواند با آن‌ها مساعد باشد یا خیر؟ ما اگر بخواهیم بگوییم دلیل مساعد است، یعنی این ادله نصب، نفوذ نظر هر فقیه‌ای را به موافقت فرد دیگری مقید می‌کند؛ یعنی وقتی روایت می‌گوید: «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۱ اینجا «رُؤَاةِ حَدِيثِنَا» جمع است. جمع مضاف هم دلالت بر عموم می‌کند و این عموم هم عموم شمولی و عموم استغراقی است و نتیجه آن این است که برای فرد فرد، اختیارات ثابت است. آن وقت دلیل تقیید رأی یکی به دیگری چه خواهد بود؟ مثلاً زید مجتهد جامع‌الشرایطی است که می‌توان به او به رجوع کرد به چه دلیل باید رأی او مقید به موافقت دیگری باشد؟ دلیل مطلق است «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا». یا مثلاً دلیل دیگر روایت مقبوله عمر بن حنظله است که می‌فرماید: «يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰

كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً^۱ این کسی که این شرایط را دارد به عنوان حاکم قرار داده می‌شود. حال بر این فقیه جامع‌الشرایط این وصف منطبق بوده و به اینکه «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً» به شرط موافقت دیگری مقید نشده است.

اما چرا می‌خواهیم این قید را این اضافه کنیم؟ قید لفظی که نداریم که لفظی بخواهد این عبارت را مقید کند؛ می‌گوییم قید عقلی و آن را به صورت عقلی موقعیت می‌کنیم. فرض کنید که این طور ادعا کنیم که چون احتمال خطا در تصمیم‌گیری احدهم می‌رود، لذا با مقید کردن رأی این شخص به موافقت دیگری، خطا را تقلیل می‌دهیم و لذا این وجه برای کاهش خطا عقلایی است. برای تجنب از خطا، اینجا عقلاً واجب است و اگر راهی برای دوری از خطا باشد، عقل حکم می‌کند که چون مسئله مهمی است و مصالح جامعه منوط به آن است، همین احتمال اینکه این خطا در تصمیم‌گیری وارد شود، برای اینکه عقلاً لازم باشد نفوذ امر او مقید به موافقت دیگری شود کفایت می‌کند.

ما در اینجا وجوه ممکنه‌ای را که می‌توان به وسیله آن از این نظر پشتیبانی کرد بحث می‌کنیم. این نظر که از اینکه نفوذ یک رأی فقیه باید مشروط به نظر بقیه دیگر باشد بحث شد. حالا به کدام شکل از اشکال مطرح شده باید باشد این جای بحث دارد. اصل کلی، مشروط بودن مورد بحث است؛ می‌توان گفت که اگر کسی درباره اقلیت آن تشکیک کرد، بگوییم عقلایی است و چون عقلایی است، یقین پیدا می‌کنیم که شارع با این وجه موافقت دارد. منظور، عقلای زمان ما نیست؛ بلکه در همه زمان‌هاست که به شکلی اگر چنین توافقی عقلایی باشد، این خودبه‌خود کاشف از حکم عقل خواهد بود؛ یعنی اگر عقلای زمانه متفق بر این باشد که برای تصمیم‌گیری در امور مربوط به عامه مردم از هر طریقی که این طریق بتواند تضمین صحت کند، باید از این طریق برخوردار باشد.

آنچه با این وجه به عنوان اشکال می‌شود مطرح کرد چند وجه است:

وجه اول اشکال این است که این تقید آیا واقعی است یا ظاهری؟ یعنی آیا نفوذ رأی یک مجتهد که مقید به موافقت دیگران است، مخصوصاً در فرض اول، مشروط به موافقت همه فقهای عادل است که در واقع فقیه عادل باشد ولو ما او را شناسیم یا خیر؟ عمل به چنین قیدی ممکن نیست؛ زیرا چنین فقهای را چگونه باید

بشناسیم؟ مثلاً یک فقیهی در یک مکان دور در خانه نشسته ولی کسی از فقاهت او مطلع نیست. ما در نجف که بودیم به شخصیت‌های فقیهی برمی‌خوردیم که حتی گاهی می‌شد آن‌ها را به فقهای معروف هم ترجیح داد اما این در حالی بود که کسی آن‌ها را نمی‌شناخت. گاهی که مثلاً می‌خواستیم مکاسب بخوانی به دنبال آن‌ها می‌رفتیم و به‌تتهایی در خانه آن‌ها درس می‌خواندیم و انصافاً از نظر قدرت علمی بسیار مسلط بودند. ولی آن‌قدر گمنام و شهرت‌گریز و مجتنب از تظاهر بودند که کمتر کسی آن‌ها را می‌شناخت یا حتی اگر کسی آن‌ها را می‌شناخت از شدت تواضع به او استخفاف می‌کرد؛ مثلاً کسانی هستند که بسیار پرهستند ولی از شدت تواضع مردم آن‌ها را دست‌کم می‌گیرند.

اگر این شرط شرط واقعی باشد؛ یعنی نفوذ رأی فقیه مشروط به انضمام رأی فقیه دیگر واقعاً باشد، چنین شرطی به این شکل شرط غیرممکن التحقق است. احراز اینکه مجتهد توانسته است رأی همه فقهای واجدالشرايط را با رأی خود منضم کند که اگر متعذر نباشد، متأثر است و لذا این فرض، فرض معقولی نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت وقتی شارع گفته است: «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» یعنی «به شرط انضمام کل فقیه و هو فقیه واقعاً». پس باید بگوییم: «کل فقیه و هو فقیه ظاهراً».

[این نکته را هم باید دانست که] تصدی امر ولایت یک امر استحبابی نیست که اگر فرمود: «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» یعنی باید به این وظیفه عمل کند. اما آیا این «باید» می‌تواند شامل حال همه شود؟ ما قبلاً هم گفتیم که مسئله ولایت امر، دایر بین وجوب و حرمت است و شکل سومی ندارد.

بنابراین تقیّد نفوذ رأی فقیه به انضمام رأی فقیهی که «هو فقیه واقعاً» قطعاً چنین قیدی در ادله نصب مقصود و مراد نیست. اگر نه! گفته شود: «هو فقیه ظاهراً» یعنی «تَبَيَّنَ كَوْنُهُ فَقِيهًا بِالْدَلِيلِ» اگر رأی فقیه نافذ است، دیگر تقیّد نفوذ رأی او برای دیگری معنا ندارد. اگر معنی: «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» این است که رأی او نفوذ دارد و حاکم است، یعنی امر او مطاع است و خود مطاع بودن امر او به این معنی است که تقیّد به هیچ قیدی ندارد؛ چون هر تقیّدی، تقید در نصب است و نصب هم مقیّد نیست و این فرض با دلیل نصب مغایرت دارد. به عبارت دیگر اینجا تصریح به اطلاق است. موارد نصب با احکام عادی متفاوت است؛ احکام عادی قابل تغییر هستند اما در نصب قابل تغییر نیست و اگر بنا به تغییر باشد خود ناصب باید قید را بیاورد و عدم القید در اینجا تصریح به اطلاق است؛ چون مقام، مقام نصب است و مقام تعیین تکلیف به تمام معناست و مقامی نیست که بتواند قید را بگوید یا نگوید. اگر قیدی هست باید بگوید. در مقام نصب جایز نیست که

نصب کننده مبهم یا اجمال سخن بگوید و باید در مقام بیان باشد. به این معنا که چون مسئله مهمی بوده و مسئله اختیارات مردم است، باید به صراحت بیان شود.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم